

بازنگری فقهی و حقوقی در مشروعیت جبران کاهش ارزش پول

مرتضی محمدی راد^۱، سید محمد شفیعی دارابی (مازندرانی)^۲، نسرين کریمی^۳

^۱ دانشجوی دکتری رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی-دانشگاه آزاد اسلامی-قم-ایران

^۲ استاد یار دانشگاه آزاد اسلامی-قم-ایران

^۳ استاد یار دانشگاه آزاد اسلامی-قم-ایران

نویسنده مسئول:

مرتضی محمدی راد

مجله علمی پژوهش در حقوق، فقه، فلسفه و الهیات (سال پنجم)
شماره ۱۶ / تابستان ۱۳۹۸ / ص ۱-۱۴

چکیده

یکی از پدیده‌هایی که در بیشتر جوامع نگرانی افراد جامعه را در پی دارد کاهش ارزش پول و در پی آن کاهش قدرت خرید می باشد. حال این سؤال مطرح می‌شود که به هنگام ادای دین در معاملات مدت دار باید ارزش اسمی را محاسبه نمود یا قدرت خرید حقیقی را؟ مخالفان جبران کاهش ارزش پول، پول را از مثلیات می‌دانند و ارزش اسمی را مقوم مثلیت می‌شمارند و جبران کاهش را مصداق ربامی‌دانند در مقابل، طرفداران لزوم جبران کاهش، پول را مثلی می‌دانند ولی ارزش حقیقی را مقوم مثلیت پول های اعتباری می‌شمارند، از این رو لزوم جبران کاهش ارزش پول را مصداق ربا نمی‌شمارند. بر اساس یافته‌های این پژوهش، جبران کاهش قدرت خرید پول در معاملات مدت دار دریافت یا پرداخت زیادی ناحق و ظالمانه نیست بلکه عین انصاف و عدالت است و موضوعاً از تعریف حقیقی ربا خارج می‌شود. قبول این اصل باعث می‌شود که در مبادلات، عدالت اقتصادی تا اندازه زیادی اعمال شود.

واژه های کلیدی: ربا، قدرت خرید، کاهش ارزش پول، پول اعتباری

مقدمه

از خصوصیات آشکار و اثر گذار اقتصاد عصر حاضر به ویژه در کشورهای در حال توسعه و جهان سومی وجود نرخ تورم دورقمی می باشد. این تورم موجب کاهش ارزش پول و پدیدار شدن مشکلات اقتصادی و حقوقی بسیاری در کشور های مسلمان و افزون بر آن مشکلات شرعی در معاملات مدت دار و بدهی های معوقه می شود. این کاهش و به عبارت دقیق تر نوسانات ارزش پول از قدیم وجود داشته، اما نه بدین شکل و با این سرعت و حتی غیر قابل برگشت و این به دلیل تغییراتی است که در موضوع «پول» به وجود آمده است. از آنجا که دقت، صحت و حجیت احکام فقهی یکی از مهم ترین ارکان رسالت فقه های اسلام در طول تاریخ بوده تا با طراحی اصول وقواعد دقیق، مستدل و متقن برای تفسیر دین از گرفتار شدن دین و احکام دینی در دام ربا، خرافات و انحرافات پیش گیری کنند. تورم و کاهش ارزش پول در برخی احکام ابواب فقهی نظیر خمس، معاملات مدت دار، دیون معوقه، مهریه، قرض و ضمان تأثیر زیادی دارد. کاهش سالیانه و حتی ماهیانه ارزش پول به گونه ای است که در برخی مواقع مانند مهریه پرداخت نشده و دیون معوقه با مدت طولانی، ادای دین تا حد یک هزارم ارزش اولیه یا کمتر کاهش می یابد. در چنین حالتی آیا ادای بدهی مطابق با مبلغ اسمی اولیه، موجب برائت ذمه می شود؟ اینها نکاتی است که اهمیت پژوهش در این زمینه را ثابت می کند. سؤالات اساسی در این زمینه عبارتند از: آیا گوهر اصلی در ماهیت پول، ارزش حقیقی است؟ یا ارزش اسمی و ظاهری آن؟ آیا مقدار ذخیره ارزش نیز جزء وظایف پول است؟ برای تبیین این موضوع که مقوم مثلثیت در پول های اعتباری چیست، ابتدا باید ماهیت و حقیقت پول در نزد عرف عام و عرف اقتصاد پژوهان به روشنی آشکار شود. به این مسأله اساسی پاسخ داده شود که آیا جبران کاهش قدرت خرید پول در معاملات مدت دار و خصوصاً در قرض رباست؟ یافتن پاسخ روشنی برای سؤال مذکور می تواند مبنای تئوریک جدیدی برای نظام بانکداری بدون ربا ملحوظ گردد، نظامی که به احتمال زیاد از پویایی و کارآیی بالاتری برخوردار خواهد بود.

پیشینه تحقیق

مسأله جبران کاهش قدرت خرید پول در قرض ها و سایر معاملات مدت دار، در گذشته کمتر مورد نظر فقه های شیعه واقع شده، قبل از انقلاب اسلامی فقط مرحوم صدر در کتاب بنیاد بانکداری اسلامی گفته است که بانک های اسلامی باید اصل پول سپرده گذاران را تضمین کنند و توضیح داده اند که منظور حفظ قدرت خرید پول است [۱۳، ص ۲۶ و ۲۷]. بعد از انقلاب اسلامی بانکداری بدون ربا در ایران بدون توجه به مسأله مذکور بر همان تعریف سنتی ربا تأسیس شد. مرحوم دکتر بهشتی به صورت گذرا به این مسأله اشاره دارد و گفته است: اگر نرخ تورم وجود داشته باشد باید هم در وام برای آن فکری کرد و هم در خرید و فروش، و جبران کاهش قدرت خرید پول را جبران خسارت ناشی از استهلاک دانسته است [۱۸، ۶۳]. بیش از یک دهه از تأسیس بانکداری بدون ربا در ایران گذشت هیچ فقهی از فقه های حاضر فتوا بر لزوم جبران کاهش قدرت خرید پول خصوصاً در قرض ها صادر نکرد ولی به لحاظ ایجاد مشکلات و ناتوانی بانکداری فعلی در جذب سپرده ها و وجود تورم های دو رقمی در سال های بعد از انقلاب، فقها در عمل با مشکل مذکور مواجه شدند و فتاوی مختلف در این مورد صادر کردند.

ماهیت پول

آقای احمد اخوی در کتاب اقتصاد کلان در مورد پول می نویسد: "پول معیار اندازه گیری و سنجش ارزشها و قیمت کالاهاست. قبل از پیدایش پول واحد و مشترک ارزش یک کالا بر حسب سایر کالاها بطور جداگانه بیان می گردید" [۱۱، ص ۳۷۴]. در تعریف دیگر آمده است «پول در عین حال که وسیله ی مبادله است، قدرت خرید نیز می باشد، به طوری که دارندگان می توانند در هر زمان و مکانی آن را به کار ببرند و در مقابل آن مقدار معین از کالاها و خدمات موجود در بازار را به دلخواه خود به دست آورند.» [۶۲، ص ۴۴۱]. در این تعریف پول وسیله ی مبادله و قدرت خرید است و منظور از زمان و مکان یعنی اینکه خریدار کالا می تواند در هر زمانی که قیمت ها مناسب و باب میل اوست اقدام به رفع نیاز خود کند و مکان هم یعنی می تواند مکان مورد نظر خود را با توجه به میل و سلیقه خود انتخاب کند و جایی نرود که نتواند رفع احتیاج کند، یعنی به اندازه ی پولش توجه داشته باشد. اما قدرت خریدی که پول برای دارندگان خود تضمین می کند همیشه در زمان ثابت نیست و با پدیده ی تورم در جامعه تغییر می یابد. بنابراین پول جامعه ای مطلوبتر است که قدرت خریدش در طول زمان ثابت بیشتری داشته باشد.

وظایف پول

اقتصاددانان برای پول وظایف متعددی بیان کرده اند که اهم آن به شرح ذیل می باشد:

۱) پول به عنوان وسیله مبادله

در عصر حاضر افراد با هزاران نوع کالا مواجهند، با توجه به نیازهای متنوع و تقسیم کار، هیچ کس قادر نیست تمام کالاهای مورد نیاز خود را تولید کند و برای تأمین احتیاجات و کسب مطلوبیت بیشتر، ناگزیر از معامله و مبادله است. از آن جا که مبادله مستقیم کالاها با یکدیگر با هزینه و در مواردی غیر ممکن است، از واسطه ای به عنوان پول استفاده می شود. این وظیفه بسیار مهم است، به طوری که بسیاری از صاحب نظران اقتصادی مانند پیروان مکتب کلاسیک، پول را «وسیله مبادله» می دانند (۱، ص ۴۴۱).

۲) پول به عنوان معیار سنجش ارزشها

ارزش و قیمت کالاها برحسب پول محاسبه می شود. این خصوصیت پول باعث می شود که کالاها و خدمات متنوع و گوناگون را با واحد مشترک ارزش گذاری کنیم. مثلاً مشخص کنیم که یک رأس گوسفند به چند کیلو روغن می ارزد، به علاوه تولید کالاها و خدمات در سطح یک کشور را می توان از این طریق ارزش گذاری کرد. (۳۵، ص ۱۶۱)

۳) وسیله ذخیره سازی ارزش های اقتصادی

یکی از دست آوردهای ارزنده پول این است که انسان می تواند به وسیله آن، در آمد حاصل از فروش کالاها و خدماتش را ذخیره و حفظ کند تا به مرور و پیش آمدن موارد مصرف، کالاها و خدمات مورد نیازش را با آن بخرد. البته انسان می تواند در آمد حاصل از فروش کالا و خدماتش را به صورت کالا دریافت و ذخیره کند؛ ولی مبادله پول با کالاها و خدمات مورد نیاز، سریع تر و راحت تر انجام می گیرد و از این نظر پول مطلوبت همگانی دارد. البته آمارها و مشاهدات اقتصادی دهه های اخیر نشان می دهد که مردم در دوران تورم ترجیح می دهند، پس اندازها و ذخایر اقتصادی خود را به شکل کالاهای با دوام نگهداری کنند تا از دست تورم محفوظ بمانند. اگر روزی مثل دوران تورم، پول نتواند وسیله ذخیره سازی ارزش های اقتصادی، به نحو مطلوب باشد، مقدار ارجحیت خود را از دست می دهد (۲، ص ۲۷).

مفهوم مال در لغت و اصطلاح

مال در لغت از واژه عربی میل به معنای خواستن می باشد و علت نامگذاری آن به مال، میل به آن و دست به دست گردیدن است (۴۹، ج ۴، ص ۳۳۵). امام خمینی (ره) در کتاب البیع در این باره می نویسد: «آن چیزی مال است که مورد رغبت و تقاضای عقلا باشد به طوری که چنین رغبت و تقاضایی باعث گردد که عقلا در عوض به دست آوردن آن بهایی بپردازند» (۳۱، ج ۱، ص ۱۲۷). علامه حلی مال را چیزی می داند که دارای منفعت باشد و معامله چیزی را که هیچ گونه منفعتی در آن نیست صحیح نمی داند (۲۸، ص ۴۶۵). صاحب جواهر مال را چیزی می داند که دارای منفعت عقلایی باشد و چیزی را که دارای منفعت عقلایی نیست شرعاً و عرفاً مال نمی دانند (۶۶، ج ۲، ص ۳۴۳).

تقسیم اموال به مثلی و قیمی

در فقه اسلامی، به منظور رعایت عدل و انصاف و پرهیز از اجحاف در پرداخت دین به یکی از طرفین طلبکار و بدهکار، مال به مثلی و قیمی تقسیم شده است (۵۸، صص ۱۳-۱۰۴). مثلی و قیمی از عناوین عرفی محسوب می شود و معنا و مفهوم آنها از ناحیه شرع بیان نشده است. هرگاه عرف، مالی را مثلی یا قیمی بداند همان ملاک خواهد بود. این معنا مستفاد از کلام برخی از فقها (۱۴، ج ۷، ص ۳۳؛ ۲، ص ۳۰۸، ج ۲، ص ۱۸۰)، می باشد.

-تعریف مثلی و قیمی

لفظ های «مثلی و قیمی» واژگانی عربی هستند که در روایات مربوط به ضمان به آنها اشاره شده است [۲۷]. واژگان مثلی و قیمی در مفهوم اصطلاحی آنها نخستین بار در کتاب شیخ طوسی به کار رفته است [۴۶، ج ۲، ص ۳۰۳؛ ۳۳، ج ۲، ص ۴۲۵]. برخی از فقهای بعد از شیخ طوسی نیز از تعریف ایشان تبعیت کرده و عده ای دیگر به بررسی و تکمیل تعریف ایشان پرداخته اند. مثلی در لغت به معنای «المنسوب إلی المثل» یا «ما له المثل» است [۵۴] معنای «مثلی» در کتب لغت به این شرح است: مثل: «کلمه تسویه» يقال هذا مثله ومثله کما يقال شبهه وشبهه بمعنی [۲۶، ج ۵، ص ۱۸۱۶]. وقيل «المثل بالكسر الشبه، تقول هذا الشيء مثل ذاك بلفظ واحد للجمع والمثلي بالكسر: إلی المثل» [

۴۲، صص ۹۹۹ و ۱۰۰۰؛ «المثل (بالکسر) کلمه تسویه و فی المصباح: المثل علی ثلاثه أوجه، بمعنی الشبیه و بمعنی نفسه وذاته وزائده» [۴۱، ج ۱، ص ۴۳]. مثلی مالی است که ویژگی ها و خصوصیات افراد آن به گونه ای نزدیک به هم باشد که باعث گوناگونی رغبت و انگیزش عرف عقلاء نسبت به افراد آن نشود [۴۷، ص ۹۹]؛ [۲۹، ج ۱، ص ۱۳۹]؛ [۳۲، ج ۱، ص ۶۲۵].

- قیمی به معنای «المنسوب إلى القيمة» یا «ما ليس له المثل» است و قیمت نیز به «بهای هر چیز» می گویند (قومت السعلة: سعرها و ثمنها و قيمة الشيء: قدره) [۱۵، ج ۲، ص ۷۷۳]. بعضی از معاصران با استفاده از تعریف فقهای مذاهب، مثلی را این گونه معرفی کرده اند: «مثلی مالی است که افراد یا اجزای آن مثل هم است، به طوری که قرار گرفتن بعضی از افراد یا اجزای آن به جای بعضی دیگر بدون تفاوت قابل اعتنایی امکان دارد [یعنی افراد آن مال تفاوتی با یکدیگر ندارند] و معمولاً قابل اندازه گیری با وزن یا کیل و قابل پیش فروش است» [۳۰، ص ۱۴]. قیمی را نیز عکس آن بیان داشته اند. یعنی: «هر مالی که شرطی از شروط ذکر شده را نداشته باشد، قیمی است» (همان). مرحوم شیخ انصاری در کتاب مکاسب در تعریف قیمی و مثلی گفته است «و قد اختلف كلمات اصحابنا في تعريف المثلي فالشيخ و ابن زهره و ابن ادریس و المحقق و تلميذه و العلامة و غيرهم قدس الله اسرارهم بل المشهور - علی ما حکي انه ما يتساوى اجزائه من حيث القيمة - یعنی بین اصحاب ما (فقه) در تعریف مثلی اختلاف است. شیخ طوسی و ابن زهره و ابن ادریس و محقق و شاگردش و علامه و دیگران بنا بر آنچه معروف است در تعریف مثلی گفته اند: مثلی آن است که اجزایش از حیث قیمت متساوی باشند [۱۴، ج ۳، ص ۲۱۴]. از علامه حلی نقل شده: کالای مثلی، آن است که اجزاء آن مماثلت داشته، و از نظر صفات نزدیک به هم باشند [۲۸، ص ۱۳۹]. از شهید در دروس حکایت شده: کالای مثلی، کالایی است که اجزاء و منفعت آن، مساوی بوده و صفات آن نزدیک به هم باشد [۲۳، ص ۱۱۳]. از شهید ثانی نقل است که: تعریف «دروس» سالم ترین تعریف است [۲۲، ص ۲۱۸]. از «غایة المراد» نقل است که: کالای مثلی، آن است که اجزای آن در حقیقت نوعی متساوی باشند [۲۴، ج ۳، ص ۱۳۶]. دو لفظ مثلی و قیمی، گرچه در روایات وارد شده است، ولی حقیقت شرعیه ندارد [۵۷، ص ۴۷]. امام خمینی (ره) تعیین مثلی و قیمی را بر عهده عرف می گذارند و محصول کارخانه ها را در این عصر، مثلی و یا در حکم مثلی می دانند [۳۲، ص ۱۸۰]. ایشان معتقدند که ضمان مثلی به مثل و ضمان قیمی به قیمت، امری عقلایی است و به شرع و مسلمین اختصاص ندارد و تعیین مثلی و قیمی به عرف مربوط است و از مسائل اجماعی و تعبدی نیست [۳۲، صص ۳۳۰-۳۳۱]. بعضی از فقهاء نیز گفته اند: مثلی آن است که افراد و مصادیق آن از حیث صفات و آثار و قیمت متساوی باشند به گونه ای که اگر افراد و موارد آن را با هم مقایسه و مخلوط کنیم تمیز و تفرید آن ممکن نباشد، مثل حبوبات و نقودی که با وزن و عیار ضرب شده باشند و یا نسخه های مکرر یک کتاب از طبع واحد و غیره. اما قیمی عکس آن است و افراد و مصادیق آن از حیث قیمت و صفات و آثار متساوی نباشند [۵۹، ج ۲، ص ۵۲۹]. صاحب جواهر نیز مثلی را کالایی می داند که افرادش با هم مساوی باشند [۶۶، ج ۱، ص ۱۹]. بنا بر این، تعریف واحدی که مورد اجماع همه فقهاء باشد از مثلی نمی توان یافت. ثانیاً حتی اگر چنین چیزی هم باشد این تعریف حجیت ندارد. چون تعریف مثلی و قیمی مسأله ای است کاملاً «عرفی» و لذا گاهی ممکن است یک مثلی به قیمی تبدیل شود و بر عکس.

دیدگاه فقهای اهل سنت در مورد مثلی و قیمی

فقه حنفی: مثلی هر مال قابل اندازه گیری با کیل یا وزن یا شمارش یا عدد است که افراد آن شبیه هم باشند (مثل گرد و تخم مرغ و...) و در تبعیض و تقسیم اجزایش ضرری متصور نمی باشد؛ ولی حیوانات و اموال قابل اندازه گیری با ذرع و اموال قابل شمارش و موزونی که افراد آن شبیه هم نیستند و دارای اوصاف نزدیک به هم نیز نمی باشند، قیمی می باشند [۷، ج ۲، ص ۹۷]؛ ر.ک: [۵، ج ۱، ص ۴۵]؛ [۴، ج ۲، ص ۳۱۷]؛ [۸، ج ۵، ص ۲۳۹]؛ [۶، ج ۲، ص ۷۷]؛ [۳۲، ج ۱، ص ۵۷].

فقه شافعی: «مثلی مالی است که قابل اندازه گیری با کیل یا وزن است و بیع سلم در آن صحیح است [۳۹، ج ۲، ص ۲۸۱]؛ [۶۸، ج ۱، صص ۱۴۷-۲۸۳]؛ [۷۰، ج ۶، ص ۱۹]؛ [۵۳، ج ۲، ص ۳۲۲]؛ [۲۵، ج ۵، ص ۴۷۵]؛ [۳۶، ج ۱، ص ۲۶۸]؛ [۶۱، ج ۳، ص ۱۳۸] یا این تعریف: «مثلی مالی است که اجزای آن از لحاظ ذاتی، در منفعت و قیمت مشابه است» [۵۲، ج ۱، ص ۲۰۸]؛ ر.ک: [۳۴، ج ۱، ص ۲۲۶]. غزالی در این تعریف به شباهت ذاتی بین اجزا اشاره می کند و بدین ترتیب شباهتهای عارضی که ممکن است در کالا های مختلف، به اشکال متفاوت ایجاد شود، از تحت تعریف خارج می شوند.

فقه مالکی: «مثلی مالی است که قابل اندازه گیری با کیل یا وزن یا عدد است و افراد آن تفاوتی با یکدیگر ندارند» با قید صنعت بشر در آن دخالت نداشته باشد [۴۵، ج ۲، ص ۲۱۳]؛ [۵۱، ج ۷، ص ۹۰]؛ [۵۰، ج ۷، ص ۳۱۴]؛ [۴، ص ۳۳۰].

فقه حنبلی: «مثلی مالی است که قابل اندازه گیری با کیل یا وزن است، کار دستی نیست و بیع سلم در آن صحیح است» [۳، ج ۱، ص ۵۱۷]؛ [۵۶، ج ۶، ص ۱۹۲]؛ ر.ک: [۲۰، ج ۱، ص ۱۹۱]؛ [۱۹، ج ۶، ص ۳۹۴]؛ [۱۰، ج ۵، ص ۴۱]. در این تعریف قید جدیدی برای مثلی بیان شده است و آن اینکه کالای مثلی بر اثر تغییرات ثانوی که حاصل کار و عمل انسان است، به حالت مکیل یا موزون در نیامده باشد؛ به عبارت دیگر ملاک تشخیص کالاها، شکل اولیه آنها قبل از اعمال تغییرات است.

درفقه الامام الصادق (ع) نیز آمده است که «اینکه می گویند فقها اجماع دارند که فلان شیء مثلی است یا قیمی، این اجماع ذره ای اعتبار و ارزش ندارد، زیرا آنچه معتبر و مستند است عرف و ادراکات عرفی است که در این مرحله چگونه حکم می کند، علاوه بر آنکه در زمان آیات و اخبار نیز اثری در تعیین کالایی خاص به مثلی و قیمی دیده نشده است» [۵۹، ص ۵۲] و اگر دیده می شود نیز نمی تواند ملاک باشد زیرا بیانگر عرف زمان شارع است و ممکن است با عرف عصر حاضر معارض باشد. برخی فقها فقط اکتفا کرده اند به اینکه مثلی و قیمی یک امر عرفی است و از ارائه تعریف خود داری کرده اند. «تعیین مثلی و قیمی بر عهده عرف می باشد و ظاهراً محصولات کارخانه ها که در این زمان ساخته می شود مثلی یا در حکم آن می باشد، همانطور که حبوبات و روغن ها و گیاهان دارویی و مانند اینها مثلی می باشد و انواع حیوانات و همچنین جواهر و مانند آن قیمی می باشند» (۳۱، ج ۱، ص ۵۳۰). صاحب جواهر در تعریف مثلی و قیمی می نویسد: «مثلی آن است که اجزای آن از نظر قیمت با هم مساوی باشند و در مقابل قیمی آن است که اجزای آن از نظر قیمت مساوی نباشند» (۶۶، ج ۳۷، ص ۸۹).

دیدگاه های مختلف در ضمان آور بودن کاهش ارزش پول

ضمان کاهش ارزش در پول، گاهی ضمان معاملی است و گاه غیر معاملی. معاملی مانند این که ۱۰۰ هزار تومان به ۱۱۰ هزار تومان، اگر غرض عقلایی در بین باشد فروخته شود. در این جا خریدار و فروشنده هر دو در نقل و انتقال ثمن و مضمن ضامن هستند. اگر داد و ستد به صورت نقد باشد طبعاً غیر از ضمان معاملی، ضمان دیگری نیست، چرا که افزایش و کاهش ارزش مطرح نیست (۴۶، ص ۴۵)، اما موضوع بحث ما شامل بخش دوم ضمان، یعنی ضمان غیر معاملی است که آیا این نوع جبران خسارت در کاهش ارزش پول مشروعیت دارد یا نه؟ در این باره چهار دیدگاه از سوی صاحب نظران مطرح شده است:

بر اساس دیدگاه اول که جبران کاهش ارزش پول را مطلقاً جایز نمی دانند، اگر شخصی مبلغی بدهکار است و هنگام ادای دین، ارزش پولی که دریافت کرده بود به شدت کاهش پیدا کرده و حتی به مقدار یک در صد ارزش زمان دریافت آن تنزل نموده باشد، حق طلبکار- همان ارزش اسمی هنگام پرداخت به بدهکار است و بیش از آن، حق مطالبه از مدیون را ندارد. طرفداران این نظریه علاوه بر اینکه جبران کاهش ارزش پول را مصداق ربا دانسته اند (۳۷، ص ۹۲). به دلایلی چون مثلی بودن پول (۳۸، ص ۱۴۷) و غیر قابل تغییر بودن ارزش اعتباری پول استناد کرده اند و پول امروزی ارزش ذاتی و واقعی ندارد تا قابل کاهش یا افزایش باشد، بلکه اعتباری محض است و زیادی و کمی آن مانند اصل وجودش بسته به اعتبار اعتبار کننده است نه میل و رغبت مردم (۴۰، ص ۱۸۷).

بر مبنای دیدگاه دوم که به نظریه تفصیل معروف است، باید میان مواردی که کاهش ارزش پول، چشم گیر است با فرضی که کاهش ارزش پول، چشم گیر نباشد، تفاوت گذاشت (۷۱، ص ۹۵). برخی دیگر را نظر بر این است که در غصب و امثال آن که بدون رضایت طرف مقابل تأخیر در پرداخت صورت می پذیرد، ضمان وجود دارد؛ ولی در غیر این موارد که طرفین با رضایت اقدام به چنین امری می کنند، کاهش ارزش پول ضمان آور نیست (۴۴، ص ۴۳؛ ۴۶، ص ۶). در تفصیل دیگری آمده است که عرف در جبران کاهش ارزش پول، بین مهریه و قرض تفاوت می بیند به گونه ای که در مهریه کاهش ارزش آن را لازم می داند، ولی در قرض چنین نیست. بدیهی است که نظر عرف هم در این گونه موارد متبع است (۷۱، ص ۵۰).

دیدگاه سوم: راه احتیاط را در پیش گرفته و مصالحه را لازم دانسته است. در این میان برخی (۵۵، ص ۵۱۴) با عدم پذیرش جواز جبران کاهش ارزش پول، طریق احتیاط را برگزیده اند.

دیدگاه چهارم: جبران کاهش ارزش پول را لازم دانسته و اساساً فلسفه وجودی پول را بیان ارزش ها می داند و از این رو ضرورت دارد که در دیون، مهریه و ... ارزش و قدرت حقیقی پول مورد ملاحظه قرار گیرد. طرفداران این نظریه ذخیره ارزش را وظیفه پول دانسته اند و برای پول های کاغذی خاصیتی جز حفظ ارزش و مالیت قابل نیستند (۶۴، ص ۶۲). علاوه بر این پول های کاغذی متاع و کالا نیستند و به لحاظ قدرت خرید ارزش گذاری می شوند. جلوگیری از ضرر و زیان داین (۱۸، ص ۶۲-۶۴) و همچنین اقتضای عدالت (۵۷، ص ۶۸)، از دلایل دیگری است که قائلین به این نظریه بدان استناد جسته اند.

دیدگاه بر گزیده

نظریه لزوم جبران کاهش ارزش پول مستدل تر و منطقی تر به نظر می رسد، چه آنکه در نقد دیدگاه اول باید یاد آور شد که گرفتن زیادتی، یکی از ملاک های تحریم رباست و پر واضح است که جبران معادل کاهش ارزش پول، زیادتی به حساب نمی آید (۷۱، ص ۱۶۹)، زیرا در چنین مبادله ای منفعتی حاصل نشده است تا مصداق ربا باشد، هر چند تعداد اسکناس ها بیشتر شده است. شواهد فراوانی وجود دارد که رفتار عرف و عقلا در برابر تغییر ارزش مبادله ای پول تغییر می کند و این حاکی از آن است که میزان مطلوبیت پول های اعتباری فقط از تغییرات ارزش مبادله ای آن ها سرچشمه می گیرد. بر همین اساس برخی (۱۸، ص ۶۳)، در باب وفا به دین، قیمت یوم الاقراض را ملاک قرار داده اند نه مثل آن دین را و در قرض اوراق نقدی که قیمت آن در معرض تنزل باشد، چون مثلیت تحقق پیدا نمی کند، معیار

پرداخت را يوم الاقراض دانست اند نه قيمت مثل آن را (۶۷، ص ۲۱۰). در باب فتاوی مبنی بر مصالحه و قائلین به تفصیل نیز به طور کلی باید گفت علاوه بر این که حکم به مصالحه نوعی تسامح قلمداد می شود، همه افرادی که مصالحه را مطرح کرده اند، در صورت تنزل فاحش و کاهش شدید ارزش پول، جبران آن را تجویز نموده اند. در نظریه تفصیل نیز در یک طرف قضیه جبران کاهش پول پذیرفته شده است. قانون گذار نیز نظریه لزوم جبران کاهش ارزش پول را پذیرفته و روش شاخص بندی، بدهی هایی مثل قرض، سپرده های بانکی، مهریه و دستمزدها را پیشنهاد نموده است. در صورت وجود تورم ناشی از انتشار بی رویه پول یا هر عامل دیگری، باید کاهش ارزش پول بر اساس نرخ تورم رسمی از سوی بانک مرکزی جبران شود و در نتیجه قانون گذار با الحاق یک تبصره به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی (در مهریه ای که وجه رایج باشد)، و نیز در ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی در خصوص جبران خسارت در دین، با اعطای سود بانکی با احتساب نرخ تورم کالاها و خدمات مصرفی به عنوان جبران کاهش ارزش پول این اصل را تأیید و تصویب نمود تا بخشی از ضرر افراد جامعه به این طریق جبران گردد (۱۶، ش ۱۰، صص ۹۳-۹۷).

ادله عدم جبران کاهش ارزش پول

دلیل اول: ربا بودن جبران کاهش ارزش پول

مهمترین دلیل عدم جبران کاهش ارزش پول بلکه مشکل اصلی که نزد فقها در کاهش ارزش پول وجود دارد این است که الزام متعهد، به پرداخت میزان افت ارزش پول مازاد بر اصل دین مستلزم تجویز رباست، در نظر این گروه از فقیهان و اندیشمندان اسلامی روا بودن جبران کاهش ارزش پول از نمونه ها و مصداق های انجام رباست که دلالت های چهار گانه بر حرام بودن آن روشن است. برخی با توجه به روایتی که حضرت علی (ع) از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده است که در هر قرضی که منتهی به منفعتی برای مقرر شود رباست؛ گفته اند: جبران کاهش ارزش پول در قراردادی همانند قرض، هنگام افزایش قیمت ها موجب می شود که مقتضی بیش از آن چیزی را که به صورت قرض دریافت کرده بود، به مقرر سپارد. این زیادی منفعت و رباست و از آن نهی شده است (۱۷، ش ۶، ص ۱۰۷). امام خمینی (ره) درباره جبران کاهش ارزش پول می نویسند: «ربا گیرنده باید مقداری را که ربا گرفته پس دهد کم و زیاد شدن ارزش پول اثری ندارد. ایشان حتی در خصوص خسارت تأخیر تصریح می نمایند که اگر برای تأخیر در بدهکاری طلبکار (بانک یا غیر آن) چیزی از طلبکار بگیرد حرام است. اگر چه بدهکار راضی باشد.» (۳۱، ج ۲، ص ۶۵۰). مخالفان این نظر معتقدند که: «هرگونه قرضی که منجر به نفع و بهره شود رباست. پرداخت جبران کاهش ارزش پولی در قرض نفع شمرده نمی شود، بنابراین ربا نیست. زیرا با فرض برابری مالیت و ارزش بهره ای در کار نیست. این استدلال گرچه مربوط به قرض است، ولی با اثبات آن در قرض، سرایت دادن آن به سایر دین ها چندان مشکل نیست و مستلزم قبول این فرض است که هر گونه اضافه اسمی در سرمایه و قرض فایده شمرده نشود. به نظر می رسد که عرف معمولی و عرف دقیق هرگز، اضافه اسمی را مصداق بهره و نفع نمی داند بلکه عدم جبران کاهش ارزش پول در بسیاری از دین ها از جمله در قرض یا در بیع مورد توجه عرف است. پرداخت اسمی را برای ادای دین کافی نمی دانند. و جبران کاهش قدرت خرید لازم است و طبق نظر برخی از متأخرین ربا نیست. برای اینکه پول مجهولی را به او قرض داده و در موقع پرداخت، آن را حساب می کنند و می گیرند، یعنی از اول به او صد تومان قرض نداده، بلکه قدرت خرید صد تومان را قرض داده و لذا باید قدرت خرید را جبران کند. هر چند صد تومان آن روز الان به اندازه یک میلیون تومان قدرت خرید داشته باشد. یعنی قدرت خرید را قرض داده و باید قدرت خرید را برگرداند ولی طبق مبنای ما و قدمای از فقها، ربا حساب می شود زیرا آنها مطلقاً شرط زیادی را ربا می دانند (۶۳، ص ۱۰۸).

دلیل دوم: وجود تورم در زمان سابق و عدم تصریح شارع مقدس و نبود روایات

به طور کلی تورم در زمان شارع مقدس نیز وجود داشته است و از طرف شارع نسبت به چنین امری هیچ گونه دستور خاصی صادر نشده است و اگر چنین تورمی هر چند جزئی باشد دین محسوب می گردید لازم بود شارع مقدس تکلیف مسلمانان را روشن سازد در حالیکه در هیچ آیه و روایتی به این موضوع اشاره نشده است. مخالفان این دلیل معتقدند که طلا، نقره در گردش در آن زمان گونه ای کالا بوده یا همانندی بسیار به کالا داشته و ارزش آن مانند پول های زمان ما صد درصد اعتباری نبوده بلکه به طور معمول ارزش مبادله آنها باید برابر با اندکی بیش از ارزش ذاتی آنها بوده باشد. به عبارت دیگر همانطور که بالا رفتن یا کاهش قیمت یک کالا زمانی به مثلی بودن آن نمی زند و پنج کیلو برنج طارم سال گذشته مثل پنج کیلو برنج امسال است در زمان ائمه معصومین سکه طلا و نقره سال گذشته مانند سکه و نقره امسال بوده است، اما این مطلب در مورد اسکناس صدق نمی کند از این روی هر گاه تورم سبب کاهش ارزش پول شود در این موقع عرف دوهزار تومان دو سال پیش را مانند دو هزار تومان سال جاری نمی داند. مطلب دیگر این است که وام ها در صدر اسلام کوتاه مدت بوده است و زمان چندانی بر آنها نمی گذشته است که مشمول تورم شود.

دلیل سوم: ماهیت پول وقاعده مثلاً بمثل

عده ای برای فرار از ربا و توجیه عدم ضمان در کاهش ارزش پول را هدف قرار داده و نوشته اند: پول رایج روز دارای ارزش اعتباری مستقل است که ربطی به قدرت خرید ندارد. به عبارت دیگر، پول بر خلاف کالا هرچند از نظر مصرف استقلال ندارد ولی از نظر ارزش اصالت دارد به نحوی که ارزش اشیای دیگر با آن معلوم می شود. در مواردی که ذمه شخصی به مثلی مشغول شده همان مثل را ضامن است و در مواردی که قیمی بر ذمه است قیمت را ضامن است و کم و زیاد شدن قدرت خرید، ذمه و تکلیف را تغییر نمی دهد. پول های فعلی مثلی است و اخذ تفاوت قیمت به عنوان خسارت مشروع نیست؛ حتی به صورت شرط ضمان در ضمن عقد، چون همان مبلغی را که گرفته ضامن است و قدرت خرید تأثیری در این مسأله ندارد. بنابراین، اگر کسی مبلغی اسکناس به قرض گیرد تا پس از دو سال مسترد دارد در صورت کاهش قدرت خرید، بر ذمه مقتضی جز آنچه گرفته، نیست و تکلیفی در جبران کاهش ارزش پول ندارد. برخی دیگر از فقها آورده اند «در مثلی فقط اوصاف دخیل در مالیت اعتبار دارد و سایر اوصافی که گاهی اوقات، غرض شخصی و نه نوعی به آن تعلق می گیرد و قیمت آن تغییر می کند شیئی را از مثلیت خارج نمی کند زیرا چنین خصوصیتی منظور نظر عقلاء نیست» [۶۳]. پول فی نفسه مال مثلی است. بنابراین کسی که مبلغی پول رایج بدهکار شود طلبکار نمی تواند بیشتر از مبلغ مزبور مطالبه کند و افزایش یا کاهش قدرت خرید تأثیری در این حکم ندارد.

دلیل چهارم: قاعده اقدام و حاکمیت اراده

بر اساس این قاعده «هر کس به ضرر خود نسبت به اموال خود اقدامی کند، در مورد اقدام وی کسی به نفع او ضمان قهری یا مسئولیت مدنی ندارد» [۶۵، ج ۱، ص ۹۲]. لذا از آنجا که شخص قرض دهنده، با رضایت خود و بدون اجبار طرف مقابل اقدام به قرض بدون شرط جبران کاهش ارزش پول نموده، و طبیعتاً از کاهش ارزش پول در طی زمان انقضاء مدت قرض نیز اطلاع داشته است، لذا حق اخذ ارزش کاسته شده را ندارد و شخص قرض گیرنده نیز در خصوص ضرر وارده از بابت کاهش ارزش پول، هیچ گونه مسئولیتی ندارد. بدیهی است که این دلیل وقتی که قرض گیرنده پرداخت دین خود را به عقب بیندازد و بدهی خود را دیر پرداخت کند مصداق ندارد. عده ای از محققان معتقدند که مقوم مثلیت در پول، ارزش اسمی آن است، نه ارزش حقیقی و قدرت خرید. این محققان برای ادعای خود دلیل آورده اند که این دلایل همراه با نقد آنها مورد بررسی قرار می گیرد.

۱. قدرت خرید از عوارض و حالت های پول است، نه از مقوم های پول، عرف نمی گوید که قرض دهنده، قدرت خرید را قرض داده است؛ بلکه می گوید پول اعتباری قرض داده است [۶۷، صص ۷۷-۷۸].

نقد و بررسی: اول: عرض و جوهر از اصطلاح های فلسفی است که دخالت دادن آن در علوم و امور واقعی، مانند اقتصاد و فقه، درست نیست. از طرف دیگر، اگر قدرت خرید را از عوارض پول بدانیم، نه ذاتی پول، این عرض یا عارضه جزء اعراض لازم است که در امور واقعی با ذاتی تفاوت ندارد.

دوم: عرف، پول را قدرت خرید می داند و معتقد است وقتی که مردم توان و قدرت خرید ندارند، پول قرض می کنند. همچنین، عرف به کسی که پول دارد توانمند و به کسی که بی پول است، ناتوان می گوید. تحقیق میدانی انجام شده درباره قدرت خرید بودن پول نیز این ادعا را تأیید می کند [۶۳، صص ۲۱۰-۲۱۲].

۲. پول اعتباری از نظر پول بودن با پول حقیقی تفاوتی ندارد؛ تنها تفاوتش با پول حقیقی از جهت غیر پولی است؛ به عبارت دیگر، پول حقیقی صرف نظر از پول بودن و ارزش مبادله ای داشتن، ارزش مصرفی دارد و یک کالای حقیقی است و با توجه به وجه اشتراک پول حقیقی با پول اعتباری در ارزش مبادله ای، در صورتی که مقوم پول اعتباری قدرت خرید آن باشد، در مورد پول های حقیقی نیز همین وضعیت است؛ یعنی در سکه طلا و نقره نیز باید قدرت خرید مطرح باشد که کم و زیاد می شود؛ اما هیچ یک از فقها به جبران قدرت خرید آنها قائل نیستند [۶۷، صص ۷۷-۷۸].

نقد و بررسی: اول: به شمار آوردن توان خرید، از ویژگی ها صفت های مثل است که بر عهده می آید و در میان مردم فقط در پول های اعتباری است و نه حقیقی؛ زیرا نکته آن در عرف به جنبه پول بودن و وسیله مبادله شدن مربوط نمی شود تا گفته شود که هر دو گونه پول اعتباری و حقیقی، از این دیدگاه یکسان است. بلکه راز و رمزش همان اعتباری بودن این دسته از پول ها است؛ چرا که پول اعتباری فقط به این دلیل منتشر می شود که نشانگر مالی بودن و توان خرید باشد که قانون آن را معتبر می شمارد. از این رو، به صورت معنای اسمی یعنی استقلال نگاه می شود، ولی پول حقیقی چنین نیست و می توان گفت که توان خرید در آن به صورت معنای حرفی یعنی غیر مستقل بوده و از آثار ویژگی های جنس آن می باشد در میان مردم از ویژگی های مثل، افزون بر جنس حقیقی آن، به شمار نمی آید؛ به دیگر سخن، داشتن فواید و بهره هایی در خود جنس پول حقیقی و اینکه همین بهره ها معیار مالی و پول بودنش شده است، مردم را بر آن می دارد تا در ضمان، آن را همچون دیگر کالا های حقیقی به شمار آورند [۶۹، ش ۲، ص ۶۲]. دوم: درست است که پول های حقیقی، یعنی طلا و نقره

نیز قدرت خرید محسوب می شود؛ اما تفاوت آن با پول های اعتباری، این است که در شرایط تورمی، قیمت همه چیز حتی طلا و نقره افزوده می شود، جز پول های اعتباری که قیمتش کاهش می یابد؛ یعنی پول های حقیقی به خاطر ارزش ذاتی شان، مثل بقیه کالاهای حقیقی در شرایط تورمی مشمول افزایش قیمت و نه کاهش قیمت است. این پول اعتباری است که در شرایط تورمی پیوسته ارزشش کاهش می یابد. از طرف دیگر، اگر پول های حقیقی هم مشمول کاهش ارزش شدید شود محل بحث خواهد بود، همچنین صاحب پول حقیقی در شرایط تورمی با کاهش ارزش پول روبرو نمی شود، زیرا دولت اقدام به ضرب سکه هایی با عیار کمتر می کند؛ اما کسی که پول حقیقی با عیار بالا دارد، می تواند پولش را ذوب و تبدیل کند. در این شرایط، قیمت طلا و نقره کاهش نیافته و این امر، به معنای عدم کاهش محسوس قدرت خرید چنین شخصی است.

۳. پول ارزش مبادله ای خالص اشیاست که ارزش مصرفی آن در ارزش مبادله ای اش پنهان است. در این تعریف، ماهیت پول به خاطر قدرت خرید آن نیست؛ بلکه به اصل ارزش مبادله ای وابسته است، نه مقدار آن.

۴. وظایف پول به سه چیز منحصر است: معیار سنجش ارزش، وسیله ذخیره ارزش و اصل ذخیره ارزش بودن، نه مقدار ذخیره ارزش تا قدرت خرید مقوم مثلث پول باشد [ص ۶۷، ۷۷-۷۸].

نقد و بررسی: اول: چیزی ارزش مبادله ای دارد که یا خود به طور ذاتی ارزشمند باشد و از آن به عنوان قدرت خرید یا وسیله آسانی مبادله استفاده شود یا نشانگر قدرت خرید باشد. پول های حقیقی به طور ذاتی ارزشمند است و ارزش مصرفی دارد، هر چند ارزش مبادله ای هم دارد؛ اما نوع دوم از حامل های ارزش، نشانگر قدرت خرید است. پول های اعتباری از این نوع می باشد.

دوم: اصل ذخیره ارزش که از کارکرد های پول است، نمی تواند به همراه خود مقدار ارزش را نداشته باشد؛ یعنی وقتی می گوئیم پول ذخیره کننده ارزش است، توجه داریم که هر ارزشی بر مقدار و کمیت مبتنی است که پول، آن مقدار خاص از ارزش را نیز ذخیره می کند.

۵. قدرت خرید، امری مبهم و کلی است؛ از این رو، نمی تواند مقوم مثلثیت باشد، زیرا مستلزم غرر است. به عبارت دیگر، توان خرید به این معنا، چیزی انتزاعی است که عرف آن را در نیافته و مال خارجی به شمار نمی آورد و تنها همان برگه پول را مال خارجی می داند. ناگزیر ضامن نیز مثل آن را به عهده دارد؛ زیرا ارزش مالی بودن و به دیگر سخن، توان خرید، حیثیت تعلیلیه است و با صفات مثل بیگانه، همان گونه - که در مثلی های دیگر چنین است [ص ۶۹، ۷۰، ۷۱].

نقد و بررسی: درست است که قدرت خرید، امری مبهم و کلی است، اما قرض دهنده قدرت خرید را به گونه کلی به قرض گیرنده نمی دهد، بلکه مقدار معینی از پول را قرض می دهد که میزان خاص از قدرت خرید را دارد و به هنگام سر رسید بدهی نیز همین قدرت خرید را می خواهد. همین میزان از علم سبب بر طرف شدن غرر می شود که بعضی از فقها بر اساس همین مبنا فتوا داده اند. به عبارت دیگر، قدرت خرید، وجود و تحقق چیزی در عالم ثبوت است که این قابلیت در عالم اثبات به وسیله پول به ظهور می رسد؛ یعنی پول مبرز و مظهر قدرت خرید است. کسی که بازوان قدرتمند و هیكلی بزرگ و قوی داشته باشد، با بلند کردن یا پرتاب کردن وزنه های سنگین، قدرت خود را نشان می دهد. این کارها، نشانگر میزان قدرت این ورزشکار است. پول نیز بیانگر میزان خاصی از قدرت خرید است، نه قدرت خرید به صورت کلی.

۶. بر اساس آنچه از دلایل های شرعی و عقلایی بر می آید، موضوع ضمان، مال است، نه مالی بودن و بها، زیرا اینها جزء صفت و حیثیت تعلیلی است، نه آنکه موضوع ضمان باشد و در آن ادله، عنوان «من اتلف المال» آمده است بنابر این، می توان گفت، اگر ضمان کاهش قیمت از آن جهت است که از آغاز خود، بها و مالیت به عهده می آید، این خود بر خلاف آن است که مال و نه مالیت آن به خودی خود، موضوع ضمان است [ص ۶۹، ۷۰، ۷۱].

نقد و بررسی: درست است که موضوع ضمان، مال است؛ اما مال دو گونه است: مال حقیقی و مال اعتباری. خروج از عهده در مال حقیقی به دادن مثل آن صورت می گیرد که در خارج همان ویژگی ها را دارد و عرفاً این همانی در اینجا درست است؛ اما خروج از عهده در مال اعتباری، مانند پول های اعتباری، به دادن مثل واقعی یا مالیت یا قدرت خرید صورت می گیرد تا این همانی عرفی محقق شود؛ زیرا حقیقت مالی، همان چیزی است که در همه زمان ها ویژگی یکسانی دارد؛ اما حقیقت مال اعتباری همان قدرت خرید است که باید به قرض دهنده یا صاحب حق بر گردد. علاوه بر این، اگر پول قدرت خرید نباشد و قدرت خرید از مقوم های مثلث نباشد و تأدیه دین و قرض با همان واحدهای پولی باشد که به ظاهر مثل واحد های قرض گرفته است، مثلث در ادای قرض رعایت نشده و این همانی حقیقی از نظر دور مانده و فقط این همانی ظاهری رعایت شده است که عرف چنین تأدیه ای را کامل نمی داند.

۷. بر اساس قوانین حقوقی، دارنده اسکناس فقط مالک اسکناس با هویت خاص با شماره سری معین با ریال های مکتوب بر آن است، نه بیشتر. قدرت خریدی که در اسکناس مشاهده می شود، از لوازم و اوصاف اضافی ریال است که مقدار معینی از آن روی برگه اسکناس ثبت شده است. اقدام هایی، مانند شماره گذاری، طراحی خاص و انتخاب کاغذ ویژه، برای جلوگیری از تقلب انجام شده است و همچنین برای اینکه نشان دهد این اسکناس از طرف حکومت منتشر شده و سند حکومتی است [ص ۱۲۳-۱۵۰].

نقد و بررسی: اینکه دارنده قدرت خرید، مالک اسکناس هایی است که نشانگر قدرت خرید است و او در عقد قرض این اسکناس ها را با قدرت خرید قرض می دهد، نه فقط قدرت خرید به صورت کلی.

۱۸. اگر پول را قدرت خرید و یا قدرت خرید را ذاتی پول بدانیم، باید به لوازمی پایبند باشیم که عرف به اینها ملتزم نیست. نخستین لازمه این سخن آن است که در پول، مال و مالیت یکی باشد و دوگانگی بین این دو که از پذیره های مسلم عرفی و عقلایی به شمار می رود، نقض شود؛ زیرا عرف و عقلا، عنوان مال را برای اشاره به ذات شیء به کار می برند که وصف مالیت دارد. فرقی نمی کند که آن ذات، عین خارجی، یا کلی به عهده فرد، حق و یا منفعت باشد؛ اما عنوان و مفهوم مالیت را فقط برای اشاره به خود صفت ارزش مبادله ای که وصف نسبی است، به کار می برند. این وصف آنجا که ذاتی شیء نیست، غیر دائم و از بین رفتنی است. دومین لازمه این سخن آن است که پول، هم مثلی است و هم قیمی باشد؛ زیرا با پذیرش مثلی بودن پول، مثلیت آن را در قدرت خرید می دانیم و مدعی هستیم که مثل پول، هر چیزی است که قیمت واقعی آن را بیان می کند. از ادبیات مربوط به مثلی و قیمی در فقه و حقوق، این معنا استفاده می شود که اموال، مثلی و یا قیمی است و هیچ مالی در آن واحد و از جهت واحد نمی تواند هم مثلی و هم قیمی باشد. دو گانگی بین مثلی و قیمی از پذیره های مسلم عرفی است [۲۱].

نقد و بررسی: اول: عرف حیثیت مالیت را در مال مندرک می بیند و تفکیکی بین این دو قائل نیست؛ زیرا عرف، مال بودن یک چیز را مشروط به مال بودن آن می داند؛ از این رو، معتقد است که نمی شود چیزی مال باشد، اما مالیت در آن نباشد. بر این اساس، اگر چیزی به صورت عرفی یا شرعی مالیت نداشته باشد، مال به حساب نمی آید. تفاوت پول با کالا در این است که مالیت کالا که به حیثیت کاربردی آن بر می گردد دایمی ذاتی است؛ اما مالیت پول با توجه به شرایط اقتصادی تورمی، متغیر است. عرف پول را اعم از حقیقی و اعتباری قدرت خرید می داند. در شرایط غیر تورمی بین ارزش اسمی و ارزش حقیقی (قدرت خرید) تفاوتی نیست، اما عامل تورم باعث دگرگونی قدرت خرید پول و فاصله افتادن میان ارزش اسمی و ارزش حقیقی پول می شود.

دوم: هیچ مشکلی نیست که یک کالا، نه در آن واحد، زمان مثلی و در زمان دیگر قیمی باشد. در گذشته، پارچه کالای قیمی بوده؛ اما امروزه کالای مثلی است. پول در شرایط غیر تورمی کالای (اعتباری، نه حقیقی) مثلی است؛ اما در شرایط تورمی کالای قیمی یا کالای مثلی است که مثل آن، مثل قدرت خرید آن است، نه مثل ظاهری آن. نتیجه این گفتار، پاسخ به سؤال اول را ارائه می کند و آن اینکه حقیقت پول در عرف اقتصاد و عرف عام قدرت خرید است. اما این امر به دو گونه قابل تحلیل است: به صورت ثبوت و اثبات. در عالم ثبوت، پول همان قدرت خرید است؛ البته این قدرت خرید به یک مظهر احتیاج دارد. پول کالایی، پول حقیقی و پول اعتباری، از جمله مظهرهای قدرت خرید است.

ادله جبران کاهش قدرت خرید پول

برخی از فقها و صاحب نظران مسلمان با درک واقعیت های موجود و شرایط زمانی و مکانی بر این باورند که پرداخت مازاد به طلبکاران ربا نیست به شرطی که نرخ بهره دریافتی بیش تر از نرخ تورم نباشد و برای نظر خودشان به دلایل ذیل استناد نموده اند.

دلیل اول: عرف

عرف، قدرت خرید پول را در تغییرات فاحش، جزء اوصاف مثل می داند. در این صورت، عرف و سیره عقلا به باز پرداخت مثل، که ببسنده نمی کند. بنیان این استدلال داخل دانستن قدرت خرید پول، در اوصاف مثلی است، آنچه این قضیه را تأیید می کند، این است که فقها در مواردی که قیمت کالای قرض داده شده و یا کالای غصب شده و مانند آن به طور کامل سقوط کند و از ماهیت ساقط شود، فرد بدهکار را ضامن قیمت آن می دانند (۷۱، ص ۲۲۷). شهید اول در این زمینه می نویسد: «تغییر احکام با تغییر عاداتها جایز می باشد، همچنان که در عقود متداوله و وزن های رایج، و نفقه همسر و نزدیکان از عادت زمانی که در آن واقع شده تبعیت می شود» (۲۴، ج ۱، ص ۱۵۱). آیت الله مکارم شیرازی می نویسد: «ادای دین امری عرفی است. در جو تورمی و هنگامی که ارزش پول کاهش یابد، باید دید عرف چه چیزی را ادای دین می داند. اگر کاهش ارزش پول شدید باشد، به یقین عرف وقتی مدیون را برئ الذمه می شمارد که ارزش حقیقی پول را ملاک قرار دهد و آن را به دائن بپردازد؛ در غیر این صورت، یعنی اگر مدیون ارزش اسمی را بپردازد عرف عام او را برئ الذمه نمی داند. این امر در عرف دنیا درباره سپرده های بانکی و سایر پرداخت های پولی مالی نیز مورد توجه است» (۶۰، ص ۱۴۷).

دلیل دوم: قاعده لاضرر

این قاعده از اصول ثانوی است و کاربرد آن در جایی است که بر اثر تغییر شرایط، فعالیت مشروع و جایز فردی موجب زیان به دیگران شود. این قاعده به عنوان یک معیار در روابط اقتصادی مورد استناد فقها قرار می گیرد. بر اساس این قاعده آن دسته از فعالیت ها مشروع است که موجب ضرر به دیگران نشود. البته این قاعده در صورتی در اینجا قابل استفاده است که توان اثبات حکم را داشته باشد، همان

طوری که عده ای از فقها معتقدند. پیامبر (ص) فرموده اند: «لا ضررَ ولا ضرارَ فی الاسلام» (۲۶، ص ۱۴) در اسلام زیان رساندن به دیگران جایز نیست. صدور حکمی که موجب ضرر شود از ناحیه شارع مقدس قبیح و محال است. کثرت روایات وارده در نفی حکم ضرری به حدی است که ادعای تواتر روایات، بر نفی ضرر و ضرار گردیده است. قاعده لا ضرر، یکی از قواعد اساسی و مهم فقهی است، که منشأ بسیاری از احکام فرعی و ثانوی قرار می گیرد. در جو توری که ارزش حقیقی پول در طول زمان کاهش می یابد اگر ضامن فقط ضامن ارزش اسمی باشد، از نظر عرف موجب زیان و ضرر خواهد شد. این گونه ضرر در اسلام به ادله گوناگون از جمله قاعده «لا ضرر ولا ضرار» نفی شده است؛ بنابراین این برای جلوگیری از این ضرر و زیان، ضامن هنگام باز پرداخت باید ارزش حقیقی پول را دریافت کرده بپردازد. هم فقیهان و دانش پژوهان شیعه و هم محققان اهل سنت به این اصل تمسک بسته اند. در مورد قاعده لا ضرر می دانیم که وارد کردن ضرر و زیان بر جان و مال مردم؛ حرام، و از نظر اسلام نهی شده است و بر اساس ادله ضامن، اگر کسی به نحو مباشر یا سبب به مال یا جان فردی ضرر و نقصانی وارد سازد، ضامن ضرر و نقصان خواهد بود.

دلیل سوم: اصل عدالت

از اصول اساسی که اسلام بر آن استوار است و جای هیچ شک و شبهه ای در آن نیست، اصل و قانون عدالت است. این اصل از اصول اولیه اسلام است و آیات و روایات فراوانی بر آن دلالت دارد. افزون بر آیات و روایات و مقدم بر آنها عقل انسان بر آن حکم می کند، تمام خردمندان یا دست کم تمامی اهل شرع به ویژه شیعه، حسن عدل و واجب بودن رعایت آن را رکن اساسی دین می دانند. (۴۸، ص ۷۸-۷۹). باز پرداخت قدرت خرید، مقتضای اصل عدالت است. پرداختن قدرت خریدی برابر قدرت خرید گرفته شده، عدل است و پرداختن رقم بدون در نظر گرفتن قدرت خرید از عدالت به دور است. ادعا این بود که وقتی شخصی به دیگری پول واسکناس وام داده پس از سر رسید وام، آن پول واسکناس را بستنکار نیست، بلکه قدرت خریدی برابر قدرت خرید وام داده شده را بستنکار است و فرقی نمی کند که در این مدت اعتبار پول کمتر شده یا بیشتر شده باشد. بنابراین این با توجه به اخبار و روایات بسیاری که مؤید این مسأله هستند، تنها راه در بحث پول، گرفتن قدرت خریدی برابر با قدرت خرید داده شده است. و پرداختن رقم و مبلغ پول بدون در نظر گرفتن قدرت خرید آن، از عدالت به دور است؛ به ویژه اگر تورم زیاد باشد یا رخداد پیش بینی نشده ای پیش بیاید که ارزش پول ناگهان دگرگون شود. و در کل عدم جبران کاهش ارزش پول در دین ها، با اصل حاکمیت عدالت بر کلیه مبادلات مغایرت دارد.

دلیل چهارم: قیمی شدن پول در طول زمان

با توجه به تفاوتی که بین پول جدید و پول قدیم وجود دارد، حال این مدعا را داریم که در شرایط تورمی حاد، پول از جمله اموالی است که از یک نظر مثلی است و از نظری دیگر، مثلی نیست. به نظر می رسد، با توجه به این که پول در عصر حاضر کاملاً اعتباری است و با این فرض در گذر زمان پول نمی تواند مثلی تلقی شود و البته در یک زمان واحد پول مثلی است. به بیان دیگر، ادعای ما این است که پول به صورت طولی مالی قیمی است، ولی به صورت عرضی، مالی مثلی است. مقیاس عرض و طول در این جا زمان است و به این طریق قیمی بودن پول قابل اثبات است؛ زیرا غرض اصلی از داشتن پول، داشتن مقدار مشخصی قدرت خرید است. پول مقدار مشخصی قدرت خرید دارد، مردم پول را به همین اعتبار تقاضا می کنند. از این رو خاصیت پول را باید در تعیین مثلی و قیمی بودن آن دخالت دهیم. بنابراین این هیچ شکی باقی نمی ماند که در یک زمان پول، مال مثلی است؛ زیرا مصادیق آن دارای قیمت منافع و صفات یکسانی است. هدف از تقسیم اشیاء به مثلی و قیمی و نیز تعریف مثلی و قیمی، صرفاً این است که در باز پرداخت دین ها، آن چیزی پرداخت شود که به انصاف و عدالت نزدیک تر است، از این رو با دخالت عنصر زمان کاملاً منطقی است که بگوییم در شرایط تورمی پول نمی تواند یک مال مثلی باشد. اگر مثلی و قیمی دانستن پول با تعریف برخی از فقها سازگار باشد، هیچ ایرادی ندارد؛ زیرا تعاریف مذکور به هیچ وجه حجیت ندارد. به بیان دقیق تر، تعیین مصداق و وظیفه مکلف است اصولاً این مسأله را عرف امری عادی و یا عرف اهل فن تعیین می کنند. بنابراین این چون پول، عین بها است ضامن آن ناگزیر قیمی خواهد بود؛ در نتیجه باید کاهش ارزش پول هنگام تورم جبران شود. مدعیان این گفتار آن را این گونه توضیح می دهند: پول، همان بها و ارزش خالص دیگر کالاها است و از همین رهگذر، ضامن اموال و کالاهای قیمی به وسیله پول است؛ چرا که پول، خود بهاست؛ پس چگونه ممکن است که ضامن آن قیمی نباشد؟ بنابراین اگر ضامن چیزهای قیمی به بهای آنها است، پس ضامن خود قیمت که همان پول است، ناگزیر قیمی خواهد بود و باید کاهش ارزش آن جبران شود. (۶۹، ش ۲، ص ۶۰).

دلیل پنجم: جبران کاهش ارزش قدرت خرید پول، داخل در تعریف حقیقی ربا نیست

در تعریف ربا بیان شد که ربا عبارت است از دریافت و یا پرداخت هر گونه زیادی ناحق و ظالمانه در مبادلات بر اساس معیار قدرت خرید آنها. قید «ناحق و ظالمانه» در تعریف مذکور، جبران کاهش قدرت خرید پول در قرض را از تعریف ربا خارج می کند. زیرا ملاک و مناط

حرمت ربا، ظلم و انظلام است و کاهش قدرت خرید پول قرض داده شده به وسیله قرض گیرنده به عدالت و انصاف نزدیک است و عدم جبران آن نیز نوعی ظلم توسط قرض گیرنده است. بنابر این معیار این است که قرض دهنده «رأس المال» خود را دریافت کند. از مجموع بحث های آینده روشن خواهد شد که منافع و خواص اشیا در قدرت خرید آنها دخالت دارند و حتی معیار تقسیم بندی کالاها در فقه به مثلی و قیمی صرفاً به این منظور صورت گرفته تا در هنگام باز پرداخت «دین» به هیچ یک از طرفین اجحاف نشود. لذا «قدرت خرید پول» که تنها وجه و تمایلات مردم در تقاضا و نگهداری پول است تنها معیاری برای قدرت خرید پول به حساب می آید. نیازی به توضیح ندارد که در تعریف مذکور حتی اگر قید «قدرت خرید اقتصادی عوضین را در مبادلات ذکر نمی کردیم باز هم همین نتیجه از قید «ناحق و ظالمانه» بودن دریافت یا پرداخت اضافی در مبادلات، قابل استنباط بود. در واقع قید «قدرت خرید» صرفاً برای تاکید بیشتر است. در توضیح دلایل بعدی نیز بیشتر روشن خواهد شد که این قید تنها معیاری است که دریافتها و پرداختها را در انواع مبادلات به میزان و ایفاء به کیل و عدالت نزدیک می کند. خلاصه استدلال ما در ربا نبودن «جبران کاهش قدرت خرید پول» براساس تعریف ارائه شده به شرح زیر است:

۱- ربا شامل دریافت یا پرداخت زیادی ناحق و ظالمانه در مبادلات است. ۲- قرض یکی از مبادلات است. ۳- دریافت یا پرداخت زیادی ناحق و ظالمانه در قرض، رباست. ۴- جبران کاهش قدرت خرید پول در مبادلات، مشمول دریافت یا پرداخت زیادی ناحق و ظالمانه نیست. ۵- جبران کاهش قدرت خرید پول نه تنها ناحق و ظالمانه نیست بلکه عین انصاف و عدالت است و موضوعاً از تعریف ربا خارج می باشد

دلیل ششم: سازگار نبودن عدم جبران کاهش ارزش پول در دین ها با قواعد حفظ مالکیت افراد در اسلام

ربا شمردن جبران کاهش ارزش پول و عدم جبران آن باعث می شود، سلطه عده ای بر اموالشان همیشه مورد تعرض واقع شود. یعنی قاعده معروف سلطنت و تسلط بر اموال «الناس مسلطون علی اموالهم» و رعایت حقوق مالکیت افراد، بدیهی است که منظور اموال مشروع است و با عدم جبران کاهش ارزش پول مغایرت پیدا خواهد کرد. آیا عدم جبران کاهش ارزش پول در قرض های طولانی مدت دارد شرایط تورمی، جز افزایش حقیقی در ثروت قرض گیرنده و کاهش دارایی قرض دهنده، چیز دیگری می توان فرض گرفت؟ آیا این وضعیت چیزی جز، تغییر در وضعیت مالکیت افراد و قطع کردن دست آنان از حق مسلم شان نیست؟ آیا این وضعیت، با این حدیث نبی اکرم (ص) که فرموده است «حرمة ماله حرمة دمه» یعنی احترام مال و دارایی افراد (مومن) مانند احترام خون آنهاست و همانطوری که ریختن خون آنها حرام است، دست اندازی به اموال آنها نیز حرام است، سازگار خواهد بود؟ ممکن است که گفته شود: شارع مقدس، با ربا شمردن جبران کاهش ارزش پول، خصوصاً در قرض و محکوم کردن افراد از حقوق مالی خود، این کاهش ارزش طلبکار را موضوعاً از دایره تجاوز و ظلم... خارج کرده است. آیا پذیرش این فرضیه، نسبت دادن نوعی ظلم و جهل به ذات خدا نیست؟ اگر این چنین است پس چرا پس از تحریم قطعی ربا به طور صریح می فرماید: لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ، اگر این چنین است، پس چرا در کلام معصومین (ع) یکی از علل حرمت ربا ظلم بودن آن ذکر شده است؟ بدیهی است که دامنه استدلال مذکور شامل مواردی که در کاهش ارزش پول کسی مقصر نیست و علت کاهش تورم به ماهیت پول و به انتشار اسکناس... بر نمی گردد و هیچ گروهی از آن به ضرر دیگران نفع نمی برند، نخواهد شد. در واقع استدلال مذکور ربا بودن جبران کاهش ارزش پول را فی الجمله مردود می داند (ص ۶۳، ۱۵۷). امام خمینی (ره) می نویسد: در صورتی که ارزش مقدار بدهی در اثر تورم و عوامل دیگر، مالیت آن کاهش پیدا کند، در مقدار بدهی قرض گیرنده تغییری به وجود نمی آید و کم و زیاد شدن ارزش پول تأثیر در مقدار بدهی ندارد و وام دهنده فقط باید اصل مال را بگیرد و مقدار زیاده بر آن ربا و حرام است. (ج ۲، ص ۲۹۱). گرفتن نرخ تورم در وام جایز نیست؛ چون میزان و ملاک، خود نقدینگی است، نه قدرت خرید و بهره وری از آن و لذا از نظر عرف اضافه یا کم کردن مقدار تورم، کم و زیاد نقدینگی شمرده می شود... کمی و زیادی یک معنای عرفی و روشن دارد، و ادله هم همین را موضوع حکم قرار داده اند. جبران کاهش ارزش پول در اثر تورم جایز نیست.

نتیجه گیری

مجموع ادله ای که تاکنون ارائه شد «جبران کاهش قدرت خرید پول» را در معاملات مدت دار و قرض اصولاً خارج از تعریف ربا می داند. دلیل دومی که ارائه شد، مبتنی بر تغییر ماهیت پول است که در قیاس با پول های گذشته، پشتوانه آنها همراهشان نیست و علاوه بر آن - دارای پشتوانه تعریف شده ای نمی باشد. این تغییر ماهیت پول باعث شده که در دو زمان نسبتاً طولانی از یک کالای مثلی به یک کالای قیمی تبدیل شود. تبدیل شدن آن به کالای قیمی، باعث می شود که در هنگام ادای دیون به قدرت خرید توجه نماییم و این چیزی جز جبران کاهش قدرت خرید در معاملات مدت دار نیست. دلیل سومی که ارائه شد به استناد قرآن، سنت، عقل و اجماع ثابت شد که عدالت نه فقط یک اصل در مبادلات اسلامی است بلکه اصلی است معامله ناپذیر و حاکم بر کلیه احکام و اصول. از آنجا که عدم جبران کاهش قدرت خرید پول در مبادلات مدت دار عرفاً خلاف عدالت است، لذا به مقتضای اصل مذکور، باید در مبادلات، کاهش قدرت خرید پول جبران شود. دلیلی دیگری که به آن تمسک شده اصل لاضرر است. که بر اساس آن اگر مبادلات مشروع متضمن ضرر قابل توجه یکی از طرفین باشد در صورت عدم فسخ معامله، ضرر طرف زیان دیده باید جبران شود. بسیاری از فقها قدرت خرید را مقوم مثلیت نمی دانند و در شرایط تورمی قرض دادن قدرت خرید و باز گشت آن را شرط زیاده و منفعت در قرض دانسته و آن را جایز نمی دانند؛ این امر به اختلاف طرز برداشت آنان نسبت به ماهیت پول بر می گردد. لفظ مثلی و قیمی گرچه در روایات وارد شده است، اما حقیقت شرعیه نداشته و اصطلاحاتی فقهی است به دلیل اینکه: اولاً: تعریف مثلی و قیمی بستگی به عرف دارد. ثانیاً: تعریف واحدی در مثلی و قیمی وجود ندارد. ثالثاً: اگر وجود داشته باشد حجیت ندارد. رابعاً: چون مصادیق مثلی و قیمی بستگی به عرف دارد و عرف هم در طول زمان قابل تغییر است، لذا، تغییر کالای مثلی به قیمی و برعکس کاملاً امکان پذیر است.

سپاسگزاری

به مصداق «من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق» بسی شایسته است از اساتید فرهیخته و فرزانه جناب آقای دکتر سید محمد شفیع دارابی (مازندرانی) و سرکار خانم دکتر نسreen کریمی که با کرامتی چون خورشید، سرزمین دل را روشنی بخشیدند و گلشن سرای علم و دانش را با راهنمایی های کار ساز و سازنده بارور ساختند و حقیر را در تدوین رساله و استخراج این مقاله یاری رساندند؛ تقدیر و تشکر نمایم. و تقدیر و تشکر ویژه دارم از تمامی عزیزانی که در رشد و پیشرفت علمی فرزندان ایران اسلامی نهایت سعی و تلاش خود را مبذول می دارند.

منابع و مأخذ

- [۱] قرآن کریم، ترجمه الهی قمشه ای.
- [۲] ابراهیمی، محمد حسین، (۱۳۷۲ش)، ربا و قرض در اسلام، قم، دفتر تبلیغات اسلامی قم.
- [۳] ابن النجار، محمد بن احمد، (۱۴۱۹ق)، منتهی الارادات فی جمع المقنع مع التنقیح و زیادات بیروت، مؤسسه الرساله.
- [۴] ابن جزی، محمد بن احمد، (۱۴۱۸ق)، القوانین الفقهیه، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- [۵] ابن رشد، محمد بن احمد، (۱۴۱۱ق)، بدایة المجتهد ونهایة المقتصد، قاهره، المكتبة الازهریة للتراث.
- [۶] ابن سمنانی، علی بن محمد، (۱۳۸۹ق)، روضة القضاء، تحقیق: صلاح الدین ناهی، بغداد، مطبعة اسعد.
- [۷] ابن عابدین، محمد بن عمر، (۱۴۱۲ق)، رد المختار علی الدر المختار، بیروت دار الفکر.
- [۸] ابن قاضی، سمانو، محمود بن اسرائیل، (۱۴۰۲ق)، جامع الفصولین، کراچی، اسلامی کتب خانہ.
- [۹] ابن قدامه، عبدالله بن احمد، (۱۹۸۰م)، المغنی مع الشرح الكبير، ریاض، مكتبة الرياض الحديثة.
- [۱۰] ابن مفلح، ابراهیم بن محمد، (۱۴۱۸ق)، المبدع فی شرح المقنع، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- [۱۱] اخوی، احمد، (۱۳۷۴)، اقتصاد کلان، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی.
- [۱۲] السبیهانی، عبد الجبار حمد عبید، (۱۳۹۳ق)، النقود الاسلامی، جامعه الملك عبدالعزيز، الاقتصاد الاسلامی.
- [۱۳] الصدر، سید محمد باقر، (بی تا)، الاسلام لا یقود الحیات، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
- [۱۴] انصاری شوشتری، شیخ مرتضی، (۱۴۱۸ق)، المکاسب، تحقیق سید محمد کلانتر، نجف، مطبعة الآداب.
- [۱۵] انیس، ابراهیم و دیگران، (۱۹۶۱م)، المعجم الوسیط، مصر.
- [۱۶] باقری، احمد و جعفری جمیل، «مبانی فقهی و حقوقی مشروعیت دولت در پرداخت خسارت ناشی از کاهش ارزش پول»، (۱۳۹۳ش)، مطالعات فقه اسلامی، سمنان، ش ۱۰، بهار و تابستان، صص ۸۷-۱۱۶.
- [۱۷] بهدادفر، محمد حسین، (۱۳۷۲)، «پول و تورم»، مجله رهنمون، تهران، ش ۶.
- [۱۸] بهشتی، سید محمد حسین، (۱۳۶۲ش)، اقتصاد اسلامی، قم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- [۱۹] بهوتی، منصور بن یونس، (بی تا)، شرح منتهی الارادات، بی جا، بی نا.
- [۲۰] بهوتی، منصور بن یونس، (بی تا)، کشف القناع عن متن الاقناع، بی جا، دارالکتب العلمیه.
- [۲۱] توسلی، محمد اسماعیل، (۱۳۸۴ش)، «بررسی و نقد نظریه های برخی از اندیشه وران اسلامی در باره ماهیت پول»، مجله اقتصاد اسلامی، تهران، ش ۱۹، پاییز، صص ۱۲۳-۱۵۰.
- [۲۲] جبعی عاملی، زین الدین بن علی، (۱۴۱۴ق)، الروضة البهیة فی شرح لمعة الدمشقیة، قم، اسماعیلیان.
- [۲۳] جبعی عاملی، محمد بن مکی، (۱۴۱۲ق)، الدروس الشرعیة فی فقه الامامیه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- [۲۴] جبعی عاملی، محمد بن مکی، (۱۳۷۳)، غایة المراد فی شرح نکت الارشاد، قم، الابحاث والدراسات الاسلامیة.
- [۲۵] جمل/عجیلی ازهری، سلیمان بن عمر، بی تا، فتوحات الوهاب بتوضیح شرح منهج الطلاب، بی جا، دارالفکر.
- [۲۶] جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۳۶۸ش)، الصحاح تاج اللغة وصحاح العربیة، تهران، امیری.
- [۲۷] حر عاملی، محمد بن حسن، (۱۳۹۱ق)، وسائل الشیعة، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- [۲۸] حلی /علامه حلی، حسن بن یوسف، (بی تا)، تحریر الاحکام، مشهد، مؤسسه طوس للطباعة والنشر.
- [۲۹] حکیم، سید محسن، (۱۳۸۷)، نهج الفقاهة، قم، ۲۲ بهمن.
- [۳۰] حمد شراره، عبد الجبار، (۱۳۹۵ق)، احکام الغصب فی فقه الاسلامی، قم، مکتب اعلام الاسلامی.
- [۳۱] خمینی/امام خمینی، سید روح الله، (۱۴۲۱ق)، تحریر الوسیلة، قم، مؤسسه تنظیم نشر آثار.
- [۳۲] خمینی/امام خمینی، کتاب البیع، (۱۴۱۰ق)، قم، اسماعیلیان.
- [۳۳] خویی، سید ابوالقاسم، (۱۴۱۴ق)، مصباح الفقاهة، قم، وجدانی.
- [۳۴] رافعی قزوینی، عبدالکریم بن محمد، فتح العزیز، (بی تا)، شرح الوجیز (الشرح الكبير)، بی جا، دارالفکر.
- [۳۵] روزبهان، محمد، (۱۳۶۹ش)، تئوری اقتصاد کلان، تهران، مؤلف.
- [۳۶] زهری غمراوی، محمد، (بی تا)، السراج الوهاج علی متن المنهاج، بیروت، دارالمعرفة.
- [۳۷] سبحانی، جعفر، (۱۳۷۲ش)، «بررسی فقهی کاهش ارزش پول»، مجله رهنمون، تهران، ش ۶.
- [۳۸] سیستانی، سید علی، قاعده لا ضرر و لا ضرار، قم: مکتبه آیه الله سید السیستانی، ۱۳۷۲.
- [۳۹] شربینی، محمد بن احمد، (۱۴۱۵ق)، مغنی المحتاج الی معرفة معانی الفاظ المنهاج، بیروت، دارالکتب العلمیه.

- [۴۰] شمس، سید حسین، (۱۳۷۶ش)، «احکام فقهی پول»، مجله فقه اهل البيت عليهم السلام، قم، ش ۹، بهار، صص ۳۱-۳۶.
- [۴۱] شرتونی، سعید، (۱۴۱۳ق)، «أقرب الموارد فی فصیح العربیة والشوارب»، بیروت، مکتبۃ اللبنا.
- [۴۲] شویری لبنانی، ظاهر خیرالله، (۱۹۰۷)، «اللمع النواجم»، بیروت، مطبعۃ النعمانیة.
- [۴۳] صافی گلپایگانی، لطف الله، (۱۳۷۲ش)، «نظر خواهی از فقها پیرامون مسائل حقوقی و فقهی ناشی از کاهش ارزش پول»، مجله رهنمون، تهران، ش ۶.
- [۴۴] صالحی مازندرانی، اسماعیل، (۱۳۷۶ش)، «احکام فقهی پول (۲)»، مجله فقه اهل البيت عليهم السلام، قم، ش ۹، بهار، صص ۴۲-۴۸.
- [۴۵] صاوی، احمد، (۱۲۰۱ق)، «بلغة السالك لمذهب الإمام مالک، قاهره، دارالفکر.
- [۴۶] طباطبائی، السید محمد حسین، (بی تا)، «المیزان فی تفسیر القرآن»، بیروت، مؤسسه الاعلمی، للمطبوعات.
- [۴۷] طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم، (۱۳۷۸ش)، «حاشیة المکاسب»، قم، اسماعیلیان.
- [۴۸] عابدینی، احمد، (۱۳۸۸)، «ربا در حالت تورم و ضمانت سقوط پول»، اصفهان، اقیانوس معرفت.
- [۴۹] طریحی، فخرالدین، (۱۴۱۶ق)، «مجمع البحرین، تهران، مرتضویه.
- [۵۰] عبدی غرناطی، محمد بن یوسف، (۱۴۱۶ق)، «التاج والاکلیل لمختصر خلیل، بی جا، دارالکتب العلمیه.
- [۵۱] علش، محمد بن احمد، (۱۴۰۹ق)، «منع الجلیل شرح مختصر خلیل، بیروت، دارالفکر.
- [۵۲] غزالی، محمد بن محمد، (۱۴۱۸ق)، «الوجیز فی فقه الامام الشافعی، بیروت، دارالارقم ابن ابی الارقم، ۱۴۱۸ق.
- [۵۳] قلیوبی، احمد، وعمیره، احمد برسی، (بی تا)، «حاشیة قلیوبی وعمیره، بیروت، دارالفکر.
- [۵۴] کوهکمری، سید محمد حجت، (۱۴۰۹ق)، «کتاب البیع»، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- [۵۵] گرامی، محمد علی، (۱۳۷۴)، «توضیح المسائل، اعتماد، قم.
- [۵۶] مرداوی، علی بن سلیمان، (۱۹۸۰م)، «الانصاف فی معرفۃ الراجح من الخلاف»، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی.
- [۵۷] مشکینی، علی، (۱۳۷۷ش)، «مصطلحات الفقه، قم، نشر الهادی.
- [۵۸] مظهر قراملکی، علی، وحسینی ادیانی سید مسلم، (۱۳۸۶ش)، «خسارت دیر کرد از منظر فقهی»، مقالات و بررسیها، تهران، دفتر ۸۶، صص ۹۹-۱۱۹.
- [۵۹] مغنیه، محمد جواد، (بی تا)، «فقه الامام صادق (ع)، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
- [۶۰] مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۸۲ش)، «القواعد الفقهیه، قم، منشورات دارالعلم.
- [۶۱] ملیباری، زین الدین بن عبدالعزیز، (بی تا)، «فتح المعین بشرح قرۃ العین بمهمات الدین، بیروت، دارالفکر.
- [۶۲] منتظر ظهور، محمود، (۱۳۷۶ش)، «اقتصاد خرد و کلان، تهران، دانشگاه تهران.
- [۶۳] موسایی، میثم، (۱۳۸۳ش)، «ربا و کاهش ارزش پول، تهران، پژوهشکده اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس.
- [۶۴] موسوی اردبیلی، احمد، (۱۴۰۲ق)، «مجمع الفائدة و البرهان فی شرح الارشاد الأذهان، قم، جامعه مدرسین.
- [۶۵] موسوی بجنوردی، سید حسن، (۱۴۰۲ق)، «القواعد الفقهیه، قم، نشر الهادی.
- [۶۶] نجفی، محمد حسن/صاحب جواهر، (۱۴۱۴ق)، «جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت، دار احیاء التراث العرب.
- [۶۷] نظری، حسن، وهمکاران، (۱۳۷۴ش)، «پول در اقتصاد اسلامی، تهران، سمت.
- [۶۸] نووی، یحیی بن شرف، (۱۴۲۵ق)، «منهاج الطالبین وعمدة المفتین فی الفقه، بی جا، دارالفکر.
- [۶۹] هاشمی شاهرودی، سید محمود، (۱۳۷۴ش)، «ضمان کاهش ارزش پول»، فقه اهل بیت (ع)، قم، ش ۲، تابستان، صص ۴۸-۸۷.
- [۷۰] هیتمی، احمد بن حجر، (۱۳۷۵ق)، «تحفة المحتاج فی شرح المنهاج، مصر، المکتبۃ التجاریة الکبری.
- [۷۱] یوسفی، احمد علی، (۱۳۸۱ش)، «ربا و تورم، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

این مقاله بر گرفته از رساله دکتری اینجانب مرتضی محمدی راد در رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی با موضوع «کاهش ارزش پول، احکام و آثار آن از دیدگاه فقه و حقوق موضوعه ایران» با راهنمایی جناب آقای دکتر سید محمد شفیعی دارای و با مشاوره ای سرکار خانم دکتر نسرین کریمی می باشد.